

با یادِ پروفیسور فریتز مایر*
(۱۹۹۸-۱۹۱۲)

پیدایش و تکامل و آنگاه انحطاط «نوع»/genre ادبی «مقامات» های مشایخ صوفیه/hagiology در زبان فارسی هنوز مورد تحقیقی دقیق و تاریخی قرار نگرفته است. هم پیشینه آن به روشنی دانسته نیست هم تغییر و تکامل «پیرنگ»/plot کرامت ها، که جان کلام و نقطه مرکزی این گونه پژوهشهاست، هنوز کمترین توجهی را از جانب محققان به خود جلب نکرده است. پیداست که در چنین میدانی، نقش زبان که با «پیرنگ» داستان ها گره خوردگی دارد، از مسائل اساسی است و در یک کلام، تاریخ تکامل و انحطاط تصوف، تاریخ تکامل و انحطاط زبان صوفی است. ما در جایی دیگر به مسأله رابطه زبان و تکامل تصوف پرداخته ایم ولی میدان تحقیق همچنان باز است و پژوهندگانی را می طلبد که با روش های علمی بتوانند «پیرنگ» های کرامات را طبقه بندی و کدگذاری کنند و آنگاه به جستجوی ریشه های تاریخی و جغرافیایی و دینی

*Fritz Meier.

۱. هنگام چاپ این یادداشت، در مجله معارف، دوره هجدهم، شماره ۲ (مرداد - آبان ۱۳۸۰) دو مقاله با این مشخصات دیده شد:
«بررسی نوع ادبی تذکرة الاولیاء» بر مبنای تذکرة الاولیاء «عطار» نوشته لیلی انور شندروف/Léili Anvar - chenderoff، ترجمه ع. روح بخشان، ص ۱۱۴-۱۲۹ «آغاز پیدایش نوع ادبی تذکرة الاولیاء (در خراسان)» نوشته یورگن پل/Jurgen paul، ترجمه مهتاب بلوکی، ص ۱۲۹-۱۵۳.
هیچ کدام آنها، از دیدگاه مورد نظر ما، به موضوع نپرداخته اند و درجه اعتبار و میزان اطلاع رسانی آن مقالات را هم خوانندگان صاحب نظر باید مورد داوری قرار دهند.
۲. از جمله در مقدمه آتسوی حرف و صوت (تهران، سخن، ۱۳۷۲)، و «دستور زبان عرفان یا عرفان دستور زبان» در نامه شهیدی، به اهتمام علی اصغر محمد خانی (تهران، ۱۳۷۴)، ص ۴۲۶-۴۴۸، و «شکار معانی در صحرائی بی معنی» در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، شماره ۳۲، سال نهم، (بهار ۱۳۸۰)، و «از عرفان بایزید تا فرمالیسم روسی» در مجله هستی، شماره سوم، دوره دوم، (پاییز ۱۳۸۰)، و تفصیل آن را باید در کتاب «زبان شعر در نثر صوفیه»، جست که به زودی منتشر خواهد شد.

مقامات کهن و نویافته ابوسعید ابو الخیر

محمدرضا شفیعی کدکنی*

دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران

چکیده: ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ هـ) یکی از بزرگ ترین عارفان جهان اسلام و یکی از نوادر فرهنگ ایران زمین است. کتاب هایی که در مقامات او نوشته شده از قبیل «اسرار التوحید» و «حالات و سخنان» ابوسعید ابوالخیر از مهمترین منابع تصوف خراسان و از مهمترین سرچشمه های آگاهی در باب نخستین نمونه های شعر فارسی است. به ویژه نقطه های آغازین تجربه شعر عرفانی فارسی.

با همه وسعتی که این دو کتاب، به ویژه «اسرار التوحید»، درین زمینه ها دارند، همواره پژوهندگان از یافتن بسیاری از حکایات و اقوال ابوسعید - که در آثار مؤلفان قرن ششم و دوره های بعد بدان اشارت می شود - فرو مانده اند و در جستجوی «مقامات» دیگری بوده اند که تصور می شده است، امروز دیگر از میان رفته است.

درین مقاله نسخه ای ازین مقامات کهن و نویافته ابوسعید معرفی می شود؛ کتابی که تقریباً تمامی آن حکایات و اقوال او را شامل است و تاکنون هیچ کس از وجود آن اطلاع نداشته است. همچنین درین مقامات نویافته، مقداری از شعرهایی که ابوسعید در مجالس خود می خوانده است دیده می شود که بعضی از آنها در هیچ جای دیگر تاکنون دیده نشده است کشف این نسخه از مقامات ابوسعید حادثه ای است در جهان ایران شناسی و می تواند به بسیاری از مسائل ادبی و عرفانی در زبان فارسی پاسخ دهد.

کلید واژه: مقامه نویسی؛ ابوسعید ابوالخیر. ۳۵۷-۴۴۰: شعر عرفانی.

*دکترای زبان و ادبیات فارسی؛ استاد دانشگاه تهران.



و اساطیری و روانشناسیک هر کدام پیردازند. وقتی به چنین مرحله‌ای از مطالعه در باب این «پیرنگ»‌ها راه یابیم به جاهایی می‌رسیم که هر پیرنگی، گاه، می‌تواند موضوع یک تحقیق مستقل قرار گیرد و زمینه‌ای شود برای یک رساله مفروده/ monograph زیرا در مواردی پژوهش را به شرایع و ادیان دیگر و به قرون و اعصار دور و دورتر، می‌برد. در زبان فارسی، قدیم‌ترین «مقامات»‌های موجود، همان مقامات‌های ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ هـ.) عارف بزرگ قرن چهارم و پنجم است که امروز در دست ماست. اما بی‌گمان از عصر بایزید (متوفی ۲۶۱ هـ.) و شاید هم قبل از او هسته‌هایی از تجربه مقامات نویسی درباره صوفیان وجود داشته است. مانمی دانیم که سهلگی (۳۸۹-۴۷۶ هـ.) که به تدوین مقامات بایزید پرداخته چه اسنادی در اختیار داشته است. قدر مسلم این است که در فاصله روزگار بایزید تا عصر سهلگی سنت مقامات نویسی درباره بایزید، در میان پیروان او وجود داشته است و سهلگی واپسین کسی بوده است که آن مواد پراکنده را در کتاب الثور فی کلمات ابی طیفور^۳ شکل داده است. البته بعد از سهلگی مقامات‌های بایزید تحولات بسیار به خود دیده است^۴ که جای بحث درباره آن اینجا نیست. در یک روایت قدیمی از مقامات بایزید^۵ اشاراتی هست که کیا محمد راعی که یکی از مریدان شیخ

بایزید بوده است «دایم مقالات و مقامات شیخ با مردم گفتمی، بعضی از قصور حال خود آن سخن‌ها را انکار کردند.» بر اساس همین نسخه از مقامات بایزید، یکی دیگر از روایان حکایات بایزید، احمد خضرویه بلخی (متوفی ۲۴۰ هـ.) بوده است.^۶ و ناگفته پیداست که این مواد به فارسی بوده است. جای دیگری، درباره «مقامات»‌های ابوسعید به تفصیل سخن گفته‌ام^۷ و نشان داده‌ام که بجز حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، تألیف جمال‌الدین ابوروح (تولد قبل از ۴۹۰- متوفی ۵۴۱ هـ.) که در نیمه اول قرن ششم نوشته شده و بجز اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تألیف محمد بن منور^۸ که در حدود سال ۵۷۴ هجری تألیف شده است، ابوسعید دارای مقامات‌های دیگری نیز بوده است.

بنابر نوشته محمد بن منور، در همان روزگار حیات ابوسعید (۳۵۷-۴۴۰ هـ.) افرادی به خواجه عبدالکریم، خادم و کاتب شیخ، مراجعه می‌کرده‌اند و از او خواستار حکایات و سخنان ابوسعید می‌شده‌اند چنان که درین داستان زیبا و دلکش اسرار التوحید انعکاس یافته است: «خواجه عبدالکریم خادم خاص شیخ ما ابوسعید - قدس الله روحه العزیز - بوده، گفت: روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایات‌های شیخ ما او را چیزی می‌نوشتم. کسی بیامد که «شیخ ترا می‌خواند.» برفتم.

۳. کتاب الثور فی کلمات ابی طیفور، چاپ شده به وسیله عبدالرحمن بدوی، در کتاب شطحات الصوفیه، مکتبه النهضة المصرية، قاهره، ۱۹۴۹، عبدالرحمن بدوی ناشر کتاب، مؤلف را تعیین نکرده است ولی تردیدی نیست که مؤلف کتاب همان ابوالفضل محمد بن علی بن احمد بن حسین بن سهل سهلگی است و در متن مقامات بایزید، ورق ۲۳ نسخه گنج بخش، به این مسأله تصریح شده است: «در کتاب الثور تصنیف الشیخ الامام ابی الفضل محمد بن علی السهلگی البسطامی مسطور است...» و فصیح خوانی در مجمل فصیحی، چاپ فرخ، باستان، مشهد، ۱۳۴۰، ج ۲، ص ۲۱۲ تصریح دارد که سهلگی مصنف کتاب الثور است. درباره او مراجعه شود به السیاق، عبدالغافر الفارسی، چاپ محمد کاظم المحمودی، شماره ۱۴۲ و معجم شیوخ ابن عساکر دمشقی عکس شماره ۶۵۰۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران برگ 213a و 204b و نیز تاریخ الاسلام (۴۷۱-۴۸۰)، ذهبی، ص ۱۸۰، و الذودین، عبدالکریم رافعی، تصحیح قطاردی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۷/۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۵۰ که از کتابی با عنوان «فضائل الشیخ ابی الحسن الأشعری» لابی الفضل السهلگی یاد می‌کند و اینکه در سال پانصد و شصت و چهار این کتاب را مسعود بن عبدالواحد بن خسرو قهرمانی متکلم قزوینی از علی بن حیدر الرزبری، از فقیه حجازی و او از خلیل بن عبدالجبار و او از سهلگی سماع داشته است. در عصر مولانا و شمس تبریزی نسخه مقامات بایزید، کتابی به همین نام مشهور بوده است که شمس تبریزی در جستجو و طلب آن بوده است مقالات شمس تبریزی، چاپ محمد علی موحد خوارزمی، بخش دوم، ۲۲۳ و نیز ۳۵۷ نظر مصحح کتاب که عقیده دارد که منظور همان کتاب الثور است. نیز رجوع شود به فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه مغنسیه به کوشش توفیق سبحانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۳۹۳ که از مقامات الطریق بایزید بسطامی خبر می‌دهد در بیان چهل مقام از مقالات اوست. ۴. نسخه‌ای از مقامات بایزید در کتابخانه گنج بخش باقی است که از خلال آن می‌توان استنباط کرد که تألیف یکی از احفاد خرقانی است زیرا در برگ 130a می‌گوید: «وابن خرقانی که مؤلف این کتاب است می‌گوید که...» مقامات بایزید بسطامی شماره ۸۹۰/۶۹۷۶ کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان، اسلام آباد. عکسی از این نسخه به لطف استاد دانشمند حضرت عارف نوشاهی در اختیار نویسنده این یادداشت قرار دارد که همین جا باید از لطف و محبت ایشان سپاسگزاری کنم، آنهم با سالها تأخیر. در نسخه‌ای که از این کتاب در بنیاد خاورشناسی تاشکند به شماره ۷۸ موجود است نام آن دستور الجمهور فی مناقب سلطان العارفتین ابی طیفور آمده است و مؤلف هم به نام احمد بن حسن بن الشیخ الخرقانی، خط نسخ محمد بن فضل الله بن غزاله شیرازی در سوم ربیع الاول ۷۷۱، نسخه‌های خطی، دفترنهم، زیر نظر محمدتقی دانش پژوه، ۱۳۳-۱۳۷. ۵. این نسخه از مقامات بایزید، بسیار مختصر است ولی آثار قدمت در آن وجود دارد و در ضبط بسیاری از اعلام و حتی داستانهاداری کمال اهمیت است با این مشخصات: ذکر سلطان العارفتین ابویزید قدس سره، در مجموعه تحریرات خواجه عبدالله انصاری نسخه مراد ملاً، به شماره ۱۷۹۶، قلم شماره ۴۸۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ۶. همان کتاب، برگ 3a. ۷. همانجا. ۸. مقدمه نویسنده این سطور بر اسرار التوحید، چاپ انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶، ج ۱، صفحه صد و هفتاد و پنج - صد و هشتاد و یک. ۹. مراجعه شود به مقدمه حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، تصحیح نگارنده، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶. ۱۰. اسرار التوحید، ج ۱، صفحه صد و شصت و چهار به بعد.

برزفان مبارک شیخ مامی رفته است او گفته^{۳۳}، و از تأمل در تعبیر «آورده است» به روشنی دانسته می شود که این سخن را محمد ابن منور از یک متن مکتوب نقل می کند نه یک روایت شفاهی. در همان بحثی که در آغاز بدان اشاره کردم، یادآور شده بودم که بسیاری از منقولات، در کتب ادب و تصوف فارسی و عربی، می توان یافت که مرتبط با زندگینامه و گفتارهای ابوسعید است اما در حالات و سخنان و در اسرار التوحید، آن حکایات و اقوال رانمی توان یافت و همانجا با اطمینان اظهار کرده بودم که مقامات های دیگری از ابوسعید در اختیار نویسندگانی از نوع شارح مشکلات فحاحات الانس^{۳۴} و جامی^{۳۵} و مؤلف خلاصه المقامات ژنده پیل^{۳۶} و مؤلف روضة الریاحین^{۳۷} و مؤلف احیاء الملوك^{۳۸} و حتی صاحب قابوسنامه^{۳۹} و هجویری^{۴۰} و ابن جوزی^{۴۱} و نجم الدین دایه^{۴۲} و رشیدالدین میبدی^{۴۳} و ابوالرجاء چاچی^{۴۴} و سهروردی^{۴۵} و مؤلف سیرت ابواسحاق کازرونی^{۴۶} و حمدالله مستوفی^{۴۷} و علاء الدولة سمنانی^{۴۸} و عین القضاة همدانی^{۴۹} و عوفی^{۵۰} و ابن دبّاغ^{۵۱} و ابوالمفاخر باخرزی^{۵۲} و خواجه پارسا^{۵۳} و مجد خوافی^{۵۴} و صاحب عرفات العاشقین^{۵۵} و ابن کربلایی^{۵۶} بوده است.

چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که «چه کار می کردی؟» گفتم: «درویشی حکایتی چند خواست، از آن شیخ، می نوشتم». شیخ گفت: «یا عبدالکریم! حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند»^{۵۷}. گفتار ابوسعید که هزار سال و افزون، بر آن می گذرد یادآور این سخن چرچیل (۱۸۷۴ - ۱۹۶۵ م.) سیاستمدار و ادیب برجسته بریتانیا است که گفته است:

It is bitter to be making the news than taking it, to be an actor rather than a critic.^{۵۸}

ما از اصل یادداشت های خواجه عبدالکریم - که ظاهر آدر اوایل قرن پنجم به این کار پرداخته بی اطلاعیم ولی احتمال آن هست که همان یادداشت ها یا بعضی از آنها، در درون کتاب حالات و سخنان و اسرار التوحید، باقی مانده باشد. تا آنجا که اسناد نشان می دهد می توان گفت که یکی از نخستین تدوین کنندگان مقامات ابوسعید، شیخ الاسلام ابوسعید اسعد بن سعید بن فضل الله (۴۵۴ - ۵۰۷ هـ.) بوده است چنانکه ازین عبارت صاحب اسرار التوحید می توان استنباط کرد: «شیخ الاسلام جد این دعاگوی خواجه ابوسعید آورده است که جماعتی را گمان افتاد که بیت هایی که در میان سخن

۱۱. همانجا ج ۱، ص ۱۸۷ و مقایسه شود با تلیس ابلیس (نقد العلم و العلماء) ابن جوزی، افس ۱۳۶۸ هـ.، دارالکتب العلمیه بیروت، لبنان، ص ۲۹۵، که چنین سخنی را از یکی از سران عیاران معاصر احمد بن حنبل نقل می کند: «لا تتحدثوا عن غیرکم افعلوا انتم حتی يتحدث عنکم غیرکم».

12. Familiar Quotations, by John Bartlett, Fourteenth Edition 1968, p.919.

۱۳. اسرار التوحید، ج ۱، ص ۲۰۲.

۱۴. شرح مشکلات فحاحات الانس، عبدالغفور لاری، مورخ ۹۴۳ به خط عبدالرحیم، نسخه قونیه، شماره ۵۶۱۱، شماره ۱۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برگ 52b.

۱۵. فحاحات الانس، به اهتمام محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰، ص ۶۲۷.

۱۶. خلاصه المقامات، ابوالمکارم بن علاء الملک جامی، لاهور، کاشی رام پریس، ص ۱۵.

۱۷. روضة الریاحین، درویش علی بوزجانی، به اهتمام حشمت مؤید، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۲۵، ص ۴۵.

۱۸. احیاء الملوك، ملک شاه حسین سیستانی، به اهتمام منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴، ص ۴۶۸.

۱۹. قابوسنامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۲۲، ص ۸۲.

۲۰. کشف المحجوب، به هجویری، به تصحیح ژوکوفسکی، افس ۱۹۲۶، با مقدمه و فهرس محمد لوی عباسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶، صفحات ۲۴، ۲۶، ۲۰۴ و....

۲۱. تلیس ابلیس، ص ۳۴۰ و المنتظم، از همان مؤلف، حیدرآباد دکن، ۹ - ۱۳۵۸، ج ۹، ص ۲۶۱.

۲۲. مروزات اسدی، نجم الدین رازی (معروف به دایه)، به تصحیح نگارنده، مؤسسه مطالعات اسلامی (مک گیل)، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۴.

۲۳. تفسیر کشف الاسرار، رشیدالدین میبدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۱-۳۹، ج ۱، ص ۴۸۱ و ج ۱۰، ص ۴۳۳.

۲۴. روضة الفریقین، ابوالرجاء چاچی، به اهتمام عبدالحی حبیبی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۱۹.

۲۵. بستان القلوب، شهاب الدین سهروردی، در مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به اهتمام سید حسین نصر، انجمن شاهنشاهی فلسفه، تهران، ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۳۷۱.

۲۶. فردوس المرشدیه، محمود بن عثمان، به کوشش ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۷۰، ۲۶۹، ۳۱۷.

۲۷. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۴۶.

۲۸. چهل مجلس، علاءالدوله سمنانی، تحریر امیر اقبال سیستانی، به اهتمام عبدالربیع حقیقت، شرکت مولفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۸ و ۱۰۰.

۲۹. نامه های عین القضاة همدانی، به اهتمام عقیق غسبران و علی نقی منزوی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۹۶۹، ج ۱، ص ۳-۶۲.

۳۰. جوامع الحکایات و لوازم الروایات، سدیدالدین محمد عوفی، به اهتمام امیر بانو مصفا و مظاهر مصفا، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲-۵۹، ج ۲، ص ۴۸۲.

۳۱. مشارق انوار القلوب، ابن دبّاغ، چاپ هلموت ریتر، بیروت دار صادر و دار بیروت ۱۳۷۹/۱۹۵۹، ص ۶۸.

۳۲. اوراد الاحیاء و فصوص الاداب، ابوالمفاخر باخرزی، به اهتمام ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۵، صفحات ۸۵، ۱۱۷، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۵۶.

۳۳. فضل الخطاب، خواجه محمد پارسا بخاری، به خط محمد بن شیخ حاجی علی آمدی، مورخ ۹۷۲، فیلم ۲۸۱ کتابخانه سلیم آغا، فیلم ۲۵۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برگ 52b.

۳۴. خارستان، مجد خوافی، چاپ کانون نور، نول کشور، ۱۹۱۱، ص ۸۸.

۳۵. «ال بنجیر» مقاله، بقلم احمد گلچین معانی، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد، شماره دوم، سال پنجم (تابستان ۱۳۴۸)، ص ۱۹۹.

۳۶. روضات الجنان، ابن کربلایی، به اهتمام جعفر سلطان القرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹، ج ۲، ص ۲۷۴.

در طول سال‌هایی که در باب تذکرة الاولیاء عطار و مجموعهٔ مثنوی‌های او، یعنی منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه و اسرارنامه و الاهی‌نامه به تحقیق پرداخته‌ام و در آستانهٔ نشر است همواره این تأسف را داشته‌ام که چرا بسیاری از حکایاتی که عطار، درین کتاب‌ها به نام ابوسعید ابوالخیر آورده است، در حالات و سخنان و در اسرار التوحید وجود ندارد.

خوشبختانه درین سالهای اخیر به یک روایت بسیار مهم از مقامات ابوسعید دست یافتم که تمامی آن اقوال و حکایات را داراست و چه بسیار حکایات و اقوال دیگر رانیز که سبب می‌شود، شناخت عمیق‌تری از ابوسعید به دست آوریم و اطلاعات خود را دربارهٔ احوال و اقوال او تکمیل کنیم و از سوی دیگر اطمینان حاصل کنیم که عطار، آن حکایات را ازین کتاب یا از کتابی مشابه آن به دست آورده بوده است. این مقامات کهن و نویافتهٔ ابوسعید که در شکل موجود، حجمی برابر کتاب حالات و سخنان دارد، یکی از غنایم روزگار و از مهمترین اسناد ادبی و عرفانی زبان فارسی است. گنجینه‌ای از اقوال نویافتهٔ ابوسعید و حکایات مربوط به زندگی او و نیز داستانهایی که ابوسعید در مجالس خویش نقل می‌کرده است. این کتاب همچنین ابیاتی بر مجموعهٔ ابیات بازمانده از مجالس ابوسعید، می‌افزاید که هر کدام از آن ابیات ارزشی ویژه دارد و در تاریخ تکامل شعر عرفانی فارسی دارای کمال اهمیت است.

I) امتیازات مقامات نویافته

بر روی هم امتیازات این کتاب را می‌توان در ویژگی‌های ذیل نشان داد:

(۱) حکایاتی از زندگی ابوسعید، که پرتوهایی بر جوانی از زندگینامه او می‌افکنند.

(۲) حکایاتی از زبان ابوسعید که شیوهٔ مجالس او را روشن‌تر می‌کند.

(۳) شعرهایی که برای اولین بار در تاریخ ادب فارسی یافت شده و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

(۴) روایتی دیگر از شأن نزول بعضی شعرهای منقول در دیگر مقامات‌های او را در اختیار ما قرار می‌دهد.

(۵) چند سطح درخشان و شگفت‌آور او را که در هیچ جا دیده نشده است ثبت می‌کند.

(۶) بعضی اشارات به جغرافیای تاریخی حوادث زندگی او دارد. (۷) واژگانی را عرضه می‌دارد که در فرهنگ‌ها کمتر دیده می‌شوند.

(۸) اقوال فراوانی از شیخ نقل کرده که در هیچ جای دیده نشده و همه زیبا و ژرف و در کمال اهمیت است.

(۹) ترجمهٔ فارسی زیبا و درخشانی از بعضی عبارات عربی شیخ یا دیگران آورده است که در حالات و سخنان و اسرار التوحید گاه دیده نمی‌شود.

(۱۰) تفاوت در جزئیات و حتی «پیرنگ» داستان‌ها. اینک به یاد کرد نمونه‌هایی ازین امتیازات، می‌پردازیم:

الف) شعرها:

کسانی که با تاریخ ادبیات فارسی آشنایی دارند به نیکی آگاه‌اند که شعرهای منقول از زبان ابوسعید، بازماندهٔ شعرهای قرن سوم و چهارم است و از کهن‌ترین نمونه‌های شعر فارسی است. آنچه در این متن نویافته، ازین گونه شعرها، دیده می‌شود بر چند نوع است:

یک دسته شعرهایی است که در «حالات و سخنان» و «اسرار التوحید» نیز آمده است ولی درین متن شأن نزول یا ضبط دیگری دارد که در تصحیح صورت شعرها بسیار یاری دهنده است.

دستهٔ دیگر شعرهایی است که برای نخستین بار وارد عرصهٔ مطالعات اهل ادب می‌شود. درین یادداشت، به نوع اوک کاری نداریم ولی از آوردن نمونه‌های نوع دوم ناگزیریم؛ در فصلی که ویژهٔ شعرهای منقول از زبان ابوسعید پرداخته است این شعرها را در حالات و سخنان و اسرار التوحید نمی‌بینیم:

ای آیت بدیع ندانم چه آیتی

کز وهم تیز مردم دانسا نهانیا

اثبات شادکامی و نفي غمانیا^{۳۷}

جز راستی و نیک خویی را ممانیا^{۳۸}

اندر میان بیت، بر اندیشه، بگذرم

گویم که جوهری، عرضی، یاروانیا؟

نه جوهری و نه عرضی و نه عنصری

نه صورتی و نه خردی و نه جانیا

چیزی همی نشان کند اندر دلم بدیع

وصفش همی تمام ندانم، تو، آنیا.^{۳۹}

۳۷ و ۳۸. احتمالاً مصراع‌های دوم بیت‌اند که مصراع اول آنها از قلم کاتب افتاده است.

۳۹. بیت اول و آخر این قطعه بدون نام گوینده در روح‌الارواح‌سمعی، به اهتمام نجیب‌مایل هروی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، صفحه ۵۱۶ آمده است.

و این بیت منوچهری دامغانی که نشان می دهد،
یا تغزک معروف:

آمد شب و از خواب مرا رنج و عذاب است

ای دوست بیار آنچه مراداروی خواب است
از منوچهری نیست و قدیم تر از عهد اوست یا اگر از
منوچهری است بوسعید شعر معاصران خود - از نوع
شاعران درباری - را هم می پسندیده و در مجالس خویش
بدانها تمثّل می کرده است. بیت با تفاوت در کلمه «دبستان»
و «دبیرستان» و «باد[ه]» و «نرد» در دیوان منوچهری^{۲۳}،
در همان شعر، آمده است:

دفر به دبیرستان بود و نقل به بازار

وین باد[ه] به جایی که خرابات خراب است
و این بیت که صورت درست آن را نتوانستیم،
تشخیص دهم:

تو همه خلقی و یک تنی، این عجب است

ایش نمودار قدرت، حالی (؟) عجب است
در بخش و صایای شیخ در روزهای پایانی حیات بعد از
نقل آن حکایت معروف که «بر سنگ مزار شما چه
بنویسند؟» و پاسخ شیخ که بنویسند:

دوست بر دوست رفت، یار بر یار

این بیت را و این حکایت را اضافه دارد که بسیار
زیباست: گفتند: «تلقینت چه گونه کنیم؟» گفت: «این بیت
مرا تلقین کنی»^{۲۴} بیت:

[هرگز] مباش از من جدا، گر من نیامم تو بیا

قیمت نگیرد کوی ما، بی قامت دلجوی تو
که بسیار زیباست و اسناد «شعر بارگی و شعر پرستی»
بوسعید را تکمیل می کند و این حکایت که در همین
زمینه شیفتگی بوسعید به شعر، ارتباط او را با شعر
پس از مرگ، توصیف می کند: و «شیخ علی سنجاری
گفت: شیخ را به خواب دیدم، بر تختی. گفتم: یا شیخ!
ما فَعَلَ اللَّهُ بِكَ؟» شیخ بخندید و سه بار سر بجنبانید
و گفت، بیت:

گوی در میدان فکند و خصم را چوگان شکست

می بزد، زین سو بر آن سو، بر مراد خویش گوی
در فواصل حکایات و اقوال بوسعید، در خلال متن،

و قطعه دو بیتی ذیل که در اسرار التوحید و حالات
و سخنان نیامده ولی در مرصاد العباد^{۲۵}، از متون قرن هفتم،
بدون هیچ اشاره ای به بوسعید و مقامات های او نقل
شده است و نگارنده در تعلیقات اسرار التوحید، در
ذیل مضراع:

عاشق نمای خویشان، ارچه حزینیا^{۲۶}

یادآور شده بودم که احتمالاً مرتبط با آن دو بیتی است
که در مرصاد العباد نقل شده است و اکنون از روی این
متن نویافته آن حدس تأیید می شود و می بینیم که آن ابیات
از شمار شعرهایی بوده است که ابوسعید می خوانده است:
با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین

یا هر که نیست عاشق کم کن قرینیا
باشد که در وصال ببیند روی دوست

تو نیز در میانه ایشان ببینیا
در ضمن قطعه یا غزل گونه:

بس که جستم تا پیام من از آن دلبر نشان

تا گمان اندر یقین گم شد، یقین اندر گمان
این بیت را اضافه دارد:

تا که می جستم ندیدم، چون بدیدم گم شدم

گم شده گم کرده را هرگز کجا جوید نشان
و این رباعی مشهور:

خواهی که کسی شوی ز هستی کم کن

ناخورده شراب وصل، مستی کم کن
با زلف بشان دراز دستی کم کن

بُت را چه گنه، تو بت پرستی کم کن
و مطلع این رباعی که جای دیگر دیده نشده است و

بسیار زیباست:

تا آهن و سنگ آشنایی نکند

آتش به میانه روشنایی نکند
و این بیت زیبا که مضمونی، در حد قرن چهارم، بدیع دارد:

طوطی، به لب او، سر متقار فرورد

این سرخی از آن پستد و آن نطق بدین داد
و این بیت:

هر جا^{۲۷} که شکر لیلی و گل رخساری

ما را، همه درخور است، مشکل کاری!

۴۰. مرصاد العباد، نجم الدین رازی (معروف به دایه)، به اهتمام محمد امین ریاحی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲، ص ۵۰۸.

۴۱. اسرار التوحید، ج ۱، ص ۲۵۱، و تعلیقات همان کتاب، ج ۲، ص ۷۸۷.

۴۲. اصل: هر کجا که.

۴۳. دیوان منوچهری، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، چاپ اول، نشریه اسپند، تهران، ۱۳۲۶، ص ۶.

۴۴. برای اطلاع از این ساختار دستوری، مراجعه شود به مقدمه ما بر اسرار التوحید، ج ۱، صد و نود و شش.



نیز شعرهای دیگری می‌توان یافت که در جاهای دیگر دیده نشده است، مانند این مصراع‌ها:
 بیا که با سر زلف تو کارها دارم

یا:

آن مرغ نیم، مرا، به گام باید رفت

یا:

تا کی باشم من به امیدت نگران

کاین وعد ترا نه سر پدید است نه کران

یا:

تو مست تری یا ز تو [من] مست ترم

که دست بری تو، گاه [من] دست برم
 و این بیت از یک رباعی که در دوره‌های بعد بسیار شهرت یافته
 و ما از طریق این متن پی می‌بریم که بسیار قدیمی و کهنه است:
 امروز ندانم ز چه دست آمده‌ای

کز اوک بامداد مست آمده‌ای
 و به نام بسیاری از شعرای بعد از عصر مغول، شهرت
 یافته از جمله در دیوان شمس تبریزی^{۲۵} به نام مولانا آمده
 است و بیت دوم آن چنین است:
 گر خون دلم خوری ز دست ندمم

زیرا که به خون دل به دست آمده‌ای
 و از روی این متن، یقین حاصل می‌شود که این رباعی
 نیز مانند بسیاری از رباعی‌های دیگر در دیوان شمس چاپ
 استاد فروزانفر، سروده مولانا نیست، قدر مسلم این است
 که در قرن چهارم این رباعی بر سر زبان‌ها بوده است یعنی
 دو قرن قبل از تولد حضرت مولانا.

(ب) واژه‌نامه:

زبان این متن در مجموع زبان یک متن قرن پنجم است
 که گاه کاتب به آن زبانهای رسانده است و مشترکات
 آن با واژگان حالات و سخنان و اسرار التوحید بسیار زیاد
 است. با این همه به بعضی فواید لغوی آن اشاره می‌شود.
 بعضی به خودی خود اهمیت دارد و بعضی می‌تواند
 تأییدی باشد برای صحت ضبط واژه‌هایی در دو کتاب
 حالات و سخنان و اسرار التوحید:

۱) آخه: حالت اضطراب و تبیدن گوسفند ذبح شده
 «روزی قصابی را دید که گوسفندی را کشته بود. گوسفند
 دست می‌زد و آخه می‌کرد. شیخ نیز گوشت نخورد. گفت:
 ما ندانستیم که ازین آخه می‌خوریم.» [۱۹۷ب]

۲) بدست و پای بمردن: توانایی حرکت دست و پای را،
 بر اثر ترس از دست دادن: «آوازه منتشر شد صوفیان
 بدست و پای بمرند.» [۱۹۶ا]

۳) بر صحرا نهادن: آشکار کردن: «گفت ای شیخ آنچه من
 در باطن داشتم بر صحرا نهادم تو [نیز] نهادی؟» [۱۹۵ا]

۴) بیرون با اندرون کرده: یعنی وارونه و بازگونه در مورد
 جامه: «پوستینی بیرون با اندرون کرده در پوشید. سگان او را
 نشناختند از همش بدریدند.» [۱۹۶ب]

۵) بی جگر: بی دردمس و بی زحمت: «گویند شیخ را
 دعوتی ساختند و بانصد من شکر در حلوا کردند اما میزبان گرفته
 گونه بود. شیخ گفت: یک شکر ازین همه در پیشانی
 می‌بایست» گفتند: چه بیزیم؟ گفت: حلوانی می‌جگر! [۱۹۷ا]
 ۶) پتو: پیراهن نداشتم و پتویی ازار پای بودم. ازار پایم
 محکم نبود.» [۲۰۵ا]

۷) تصرف کردن: فکر و اندیشه بد کردن: «به اندرون تصرف
 می‌کرد.» [۱۹۸ا]

۸) چشم کوه - سر چشم کوه، در همین واژه نامه.

۹) چوب به خون کسی آلودن: بردار کشیدن: «گفت لرزه بر شما
 افتاده بود پنداشتید که چوبی به خون شما آلوده خواهند کرد.» [۱۹۶ب]

۱۰) چهارشاخ گریستن: گریه به صورتی که از هر چهار گوشه
 چشم آب فروریزد: «و چهارشاخ آب از چشمش می‌دوید.» [۲۰۴ا]
 ۱۱) جیر: نشیب و پایین، در فرهنگ‌ها (از جمله برهان و
 لغت نامه) نقل شده است بدون شاهد. «به خواب دید که شیخ
 پای از سر چشم کوهی برگرفت و باد دیگر جیر کوه نهاد.» [۱۹۴ب]

۱۲) خداوندگی: «تصوف... عزیزی است در ذل و توانگری
 است در درویشی، خداوندگی است در بندگی.» [۲۰۳ب]

۱۳) خلاب: «چون به سر چار سو رسیدم گلی و خلای
 سخت بود و من به هر دو دست در بند بودم و پیراهن
 نداشتم.» [۲۰۵ا]

۱۴) درِ رگ: بریدگی زخم رگ: «و مراقبت احوال شیخ
 بوالعباس می‌کرد. یک شب بوالعباس فصد کرده بود
 در رگش بگشاد و جامه شیخ آلوده گشت.» [۱۸۷ب]

۱۵) زیان کردن بر: در راه کسی یا چیزی تحمل ضرر
 کردن: «هیچ کس بر خدای تعالی زیان نکرده است.» [۱۹۳ا]

۱۶) سبوسه: ظاهراً در معنی هر سه روز یکبار: «و با
 بوعلی زاهر تعلق کرد و یک روز سبوسه روزه بگرفتی
 و آن سه روز در عبادت بودی.» [۱۸۶ا] اگر تصحیف
 «سبق سه روزه» نباشد.

۲۵. کلیات شمس یا دیوان کبیر، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۶، ج ۸، ص ۲۷۹ (رباعی شماره ۱۶۶۱).



۲۷) لنجیدن: باناز خرامیدن: «اگر بنده بداندی که او را چنین کریم خداوندی است زهره‌ش بشدی از شادی و بنده همی خرامیدی و می‌لنجیدی از بزرگواری خویش». [۲۰۲a]

۲۸) نگریستن به دنبال چشم: با تحقیر به چیزی نگریستن: «شیخ به دنبال چشم بدو باز نگریست او حالی سر در پیش افکند». [۱۹۶a]

۲۹) واجکیدن: ظاهراً آب شدن دل، اضطراب: «اگر آدمی از شکر ریز لطف او آگاه مندی شدی، بیم بودی که از شادی دلش واجکیدی» [۲۰۲a]. شاید واجکیدن، باشد. در فرهنگ‌ها وجود ندارد.

۳۰) هو آوردن: در گفتار شیخ و خرقانی که اثر لهجه قومس است و در مقامات خرقانی هم استعمال بسیار دارد، بجای فرو آوردن^{۲۸}: «دست به نور باقی هو می‌آرم». [۱۹۴a]

۳۱) یک شکر: کمترین واحد سنجش شکر که بعدها در شعر و نثر فارسی رواج بسیار می‌گیرد: «شیخ گفت: یک شکر ازین همه در پیشانی می‌بایست» [۱۹۷a] ضمناً تعبیر شکر در پیشانی به معنی روی گشاده داشتن، نقطه مقابل سرکه در پیشانی داشتن و رخیستن در پیشانی داشتن است که به معنی ترش روی بودن است و آن تعبیرها در فرهنگ رواج بسیار دارد.

ج) جغرافیای حیات شیخ:

در حوزه جغرافیایی آمد و رفت بوسعید به چند موضع اشارت دارد که در کتاب‌های دیگر، دیده نمی‌شود از جمله:

۱) سره خروس: این سره خروس، باید موضعی بوده باشد در مسیر طوس به نیشابور. مریدان ابوالقاسم قشیری در نیشابور: «به خواب دیدند که آفتاب از سره خروس فرو آمدی» و «بوسعید می‌رسد از سره خروس». [۱۹۰a]

۲) چارسوی کرمان: بجای چارسوی کرمانیان که شاید به دلیل بعضی قراین متن، این ضبط اصیل تر باشد مکرر در ورق [۱۹۶a].

۳) پنج ده: نقل است که در پنج ده مجلس می‌گفت و این بیت می‌گفت: «تاکی باشم من به امیدت نگران...» [۱۹۸a]

و پنج ده، از نواحی شهر مروالرو است که در معجم البلدان دیده می‌شود و امروز هم هنوز باقی است^{۲۹} و این ناحیه مسیر سفر او بوده است چنانکه از اسرارالتوحید^{۳۰} نیز سفر او را به مروالرو می‌توان استنباط کرد.

۱۷) سرچشم کوه: ظاهراً قلّه کوه: «به خواب دید که شیخ، پای از سرچشم کوهی برگرفت و بادبگر جیر کوه نهاد». [۱۹۴b]

مقایسه شود با واژه جیر کوه در همین یادداشت‌ها.

۱۸) شکر در پیشانی: کنایه از بشاشت و خنده رویی مراجعه شود به «یک شکر» در همین واژه‌نامه.

۱۹) شکوفه گز: گل بوته گز که گاه آن را به صورت گل گز نیز آورده است. و زمانی شکوفه گز. [۱۹۷b]

۲۰) شاه شادباخی: با اینکه در بخش اعلام تاریخی همین مقاله شاه شادباخی را یکی از اعلام، فرض کرده‌ام یک احتمال می‌دهم که اسم خاص نباشد و به معنی فرمانروای ناحیه شادباخ باشد. مراجعه شود به شاه شادباخی در اعلام تاریخی همین مقاله.

۲۱) شوره خورده: کارآزموده و سختی کشیده: «مردی باید شوره خورده و کار دیده». [۲۰۳b]

۲۲) عاشوری: استاد دهخدا، نوشته است: «نام آشنی که در کرمان و بعضی ولایات دیگر، به نذر، در روز عاشورا پزند و هر نوع خوب در آن ریزند» به نقل از خط استاد دهخدا. در لغت‌نامه هیچ شاهدهی برای آن نقل نشده است. برای اطلاع بیشتر به یادداشت دقیق استاد فروزانفر در تعلیقات معارف بهاء‌ولد مراجعه شود^{۳۱} به شاهد این عبارت: «دیگ عاشورایی را چندین حوایج نکنند که تو در خود می‌کنی» گفت: روز عاشورا بود «وما عاشوری ساخته بودیم شیخ، رگوه‌ای پر کرد و طبقی حلوا و پنج من نان و مرا گفت بر خیز و این به حلقه فلان پیرزن» [۲۰۵a]

۲۳) فراز کشیدن در بستن در: «به رباط کهن رسید و در مسجد خانه‌ای شد و در فراز کشید و چوبی فرا پس در نهاد». [۱۸۶b]

۲۴) فرو کردن سجاده: گستردن سجاده: «سجاده صوفیان به مقصوره فرو کن». [۱۹۶a]

۲۵) قدری: میخهای آهنی که به کفش می‌کوبیده‌اند، در تعلیقات اسرارالتوحید^{۳۲} شواهدی برای این کلمه آورده‌ام و عبارات مقامات بوسعید، آن اطلاعات را تکمیل و تأیید می‌کند: «روستایی ناهموار کفشی بر قدری زده» ازین که «طاقت بانگ آهن کفش نمی‌داشت بنشست و به دست خویش جمله قدری برکنند و بینداخت و می‌آمد، نرم نرم». [۱۹۱b]

۲۶) کلیسیاه: هم صورت کلیسیا را دارد هم کلیسیاه را: «یک روز به در کلیسیاه بگذشت». [۱۹۵a]

۲۶. معارف بهاء‌ولد، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۲۷۷ و ج ۱، ص ۴۷۸؛ نیز ج ۱، ص ۲۴۳.

۲۷. اسرارالتوحید، ج ۱، ص ۹۹ و تعلیقات همان کلمه در همان کتاب ج ۲، ص ۲۳ و ۲۳.

۲۸. همانجا، ج ۲، ص ۵۴۰ - ۵۴۱.

۲۹. معجم البلدان، یاقوت حموی، دار صادر، بیروت، ۱۳۹۹/۱۹۷۹، ج ۱، ص ۴۹۸ «پنج ده» و نیز مراجعه شود به حاشیه محمد قزوینی بر شدلازار، تهران، ۱۳۲۸، ص ۳۱۶.

۳۰. اسرارالتوحید، ج ۱، ص ۳۳۷.



د) اعلام تاریخی:

از چند تن از اعلام تاریخی زندگینامه شیخ درین متن یاد شده است که در کتب دیگر دیده نشده است، از جمله:

۱) شاه شادیاخی: که ظاهراً از رجال دولت و بزرگان عصر بوده و مقیم ناحیه شادیاخ نیشابور: «چون شیخ به حمام شد شاه شادیاخی از حمام بدر می آمد ازاری طبری در سر، پیش از آنک حمامی، ازار بدو دهد شاه ازار خود بدو داد. شیخ گفت: «شاه را چون دستار در ربودیم رعیت را بقای نبود». [۱۹۷b]

۲) بوسهل صعلوکی: یک نفر ابوسهل صعلوکی بوده است که نام کامل او ابوسهل محمد بن سلیمان (۲۹۶-۳۶۹ هـ) است و از اقران شبلی^{۵۱} ولی این شخص، کسی است که از اصحاب بوسعید بوده و پس از درگذشت شیخ، او را به خواب دیده است [۲۰۵b]. قصه خواب دیدن او شیخ را بوسیله عطار نیز به نظم آمده است.^{۵۲} چنانکه در بخش حکایات همین مقاله یاد آور شدیم.

۳) شیخ علی سنجاری: این شخص نیز کسی است که ظاهراً از یاران شیخ بوده و بعد از وفات شیخ زنده بوده و او را به خواب دیده است. [۲۰۵a]

۴) قینه گل کار: نام کسی که گور شیخ را حفر کرده است. در اسرار التوحید «قتیبه» است ولی درین متن به تکرار «قینه» است و احتمال صحّت آن هست. [۲۰۵a]

II) نمونه‌هایی از احوال و اقوال بوسعید

الف) در بخش حکایات، این متن، بسیار غنی است چه حکایاتی که مرتبط با حالات و مقالات بوسعید است و نکته‌های بسیاری از زندگینامه او را روشن می‌کند و چه حکایاتی که از زبان بوسعید نقل کرده است. اگر بخواهم وارد بحث در تمامی حکایات و اقوال بوسعید - که درین کتاب آمده است و در هیچ جای دیگر نیست - بشوم، این مقاله دراز دامن خواهد شد، آن را به آینده موکول می‌کنم و خوانندگان این یادداشت می‌توانند به کتاب «پیران خراسان»^{۵۳} که در دست انتشار است مراجعه کنند ولی از آوردن چند نمونه حکایت و چند سخن بوسعید پرهیز نمی‌کنم. این

حکایات یا ظرافت ذوق و نوع حکایات و اقوال مجالس بوسعید را توضیح می‌دهد، یا اطلاعی است در زمینه‌ای خاص که در جای دیگر دیده نشده است:

۱) در توصیفی که از دیدار ابوالحسن خرقانی و بوسعید در خرقان دارد می‌گوید: خرقانی به بوسعید گفت: «می‌شنوم که تو سخن نیکو می‌گویی، ما را سخن گوی.» شیخ [بوسعید] گفت: «سخن ما دوران را شاید، نزدیکان را نشاید.» گفت: «نه برای آن می‌گوییم تا ما را از سخن تو نیک افتد و لکن از برای آن می‌گوییم تا ترا از استماع ما نیک افتد.» بوسعید بر منبر شد و سخن گفتن گرفت. سائلی سئوال کرد: «کیف الطریق الی الله؟» راه به خدای چه گونه است؟ گفت: «هذا طریقٌ تسبجتُ علیه العنکبوتُ و بالّت علیه الثعالب» پیر خرقان گفت: «این راه ماست به وی. راه وی با ما چیست؟» شیخ گفت: اگر نه آن بودی که پیر خرقان مرا به سخن دریافت و الا کار من با خطر بودی. [۱۹۴a]

۲) وقتی بوسعید شطح معروف «لیس فی العجبة سوی الله» خود را در حضور بزرگان عصر بر زبان آورد «شیخ بر در تخت نشست. کسی گفت: شیخا! این سخن، حسین منصور گفت و او را بر دار کردند و ترا بر تخت نشانند» گفت: «آری، او عاشق بود و ما معشوقیم و او خزانه دار بود و ما خلعت بخشیم». [۱۹۴a]

۳) نقل است که مسجدی داشت بر کنار مهینه، بنی عناب در آنجا، یک روز، در آن، مجلس می‌گفت. مؤذنی داشت موسی نام. این آیت بر خواند که: «مَنْ شَاطِئُ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَأْتِيَ مَوْسَىٰ أَنِّي أَنَا اللَّهُ» (۲/۲۸) یکی پرسید که معنی این آیت چیست؟ گفت: «مَنْ شَاطِئُ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» اشارت است به دشت خاوران «فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ» اشارت است بدین مسجد «مِنَ الشَّجَرَةِ» اشارت است بدین درخت عناب «أَنْ يَأْتِيَ مَوْسَى» اشارت به مفری «أَنِّي أَنَا اللَّهُ» اشارت است بدیشان و دست به سینه زد. در آن ساعت که اشارت به درخت عناب کرد جمله مجلسیان بشنودند از آن درخت که «أَنِّي أَنَا اللَّهُ» قیامتی پدید آمد که صفت نتوان کرد. پس شیخ گفت: صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمدند و با شما گفتند

۵۱. درباره او مراجعه شود به وفیات الأعیان، ابن خلکان، به تصحیح احسان عباس، دار صادر، بیروت، مقدمه ۱۹۷۱، ج ۴، ص ۲۰۴؛ و الوافی بالوفیات، صفدی، به تصحیح س. دیدرینغ، دارالنشر فرانز شتاینر، ویسبادن، ۱۹۷۴، ج ۳، ص ۲۳-۱۲۵.

۵۲. لاهی نامه، عطار، به اهتمام فؤاد روحانی، زوکر، تهران، ۱۳۵۱، ص ۲۹۳.

۵۳. پیران خراسان، کتابی است زیر چاپ مشتمل بر همین مقامات بوسعید و نیز مقامات های کهن و نویافته بازید بسطامی، ابوالحسن خرقانی و مقامات شیخ الاسلام انصاری و مقامات احمد جام زنده ییل، سخن، تهران، ۱۳۸۰.

سربه گریبان فرو بردند و به دعوت نرفتند. شیخ منتظر می بود و از پای خوان تاسر خوان می آمد و می گفت: «خداوندا! اگر فردا این مشتی سرگردانان را در بهشت نکنی هزار خان بهشت از خان بوسعید بی رونق تر بود.» [۱۹۷b]

۹) تفسیری که بوسعید از آیه ﴿يَحِبُّهُمْ وَيَحْبُوْنَهُ﴾ (۵۴/۵) کرده است در هیچ کدام از دو کتاب اسرار التوحید و حالات و سخنان دیده نمی شود ولی در متون عرفانی بعد از او به نام او، بسیار شهرت دارد. غزالی در احیاء^{۵۴} و ابن دباغ^{۵۵} و مولانا در مثنوی^{۵۶} و نجم الدین دایه در مرموزات^{۵۷} و نیز در منارات السائرین^{۵۸} و صدرالدین شیرازی در اسفار^{۵۹} غالباً به نام او و گاه بدون ذکر نام او این تفسیر را نقل کرده اند. درین مقامات می خوانیم که: «نقل است که یک روز این آیت می خوانند که ﴿يَحِبُّهُمْ وَيَحْبُوْنَهُ﴾ (۵۴/۵) خدای ایشان را دوست دارد و ایشان خدای را دوست دارند. شیخ گفت: «هرگز خدای هیچ کس را دوست نداشت و ندارد.» گفتند: «شیخا! قرآن است» گفت: «معنی همان است» گفتند: «ما معنی نمی دانیم.» گفت: «خداست و بنده او و حق است و خلق او و صانع است و صنع او. کسی دیگر، درین بازار، چه کار دارد؟ خود کجاست چیز دیگر تا او را دوست دارد؟ صانعی، صنع خویش را دوست دارد. اینجا غیری چه کار دارد؟» [۱۹۹b]

۱۰) شیخ بسی گفتی که جُحی مادر را بسیار زدی. مادرش گفت: «چرا مرا می زنی؟» گفت: «تا تو - در آن وقت که نزنم - شکر کنی و قدر بدانی!» [۱۹۹b]

۱۱) نقل است که چون شیخ از آن ریاضت ها بپرداختی در پس هر ریاضتی دعاء او این بودی که «خداوندا! بوسعید را از بوسعید برهان!» [۲۰۰b]

ب) و این هم چند نمونه از گفتار او که در کتاب های دیگر دیده نمی شود.

۱) گفت: «سعادت بر زبیر سر تست. زیر قدم نه تا دست بر سعادت رسد.» [۲۰۲a]

۲) و گفت: «دو خطیب بر یک منبر خوش نیاید. چون حق می گوید: من، مگو من و مباش.» [۲۰۲a]

بشنودیت و بنشناختید و باز ندانستید و امروز خدای با شما می گوید صریح و هم نمی شنوید و بنمی شناسید و باز نمی دانید و این همه عبارت است از فانی شدگان حق، که حق بریشان می راند تا می گویند و ایشان در میان نه.» [۱۹۴b]

۴) نقل است که مستی در بازار می رفت. پیش شیخ آمد. مریدان گفتند: «شیخ بروی امر معروف کند.» چون بیامد چیزی آهسته با شیخ بگفت: شیخ گفت: «نه!» و برفت. چون به خانقاه باز آمد از وسؤال کردند که «آن مست چه گفت؟» گفت: «ای شیخ! آنچه من در باطن داشتم بر صحرا نهادم، تو [نیز] نهادی؟» گفت: «نه!» [۱۹۵a]

۵) نقل است که وقتی به دیهی رسید. آنجا زاهدی بود در خود مانده و دماغی در خود پدید کرده. شیخ او را به دعوت خواند. او اجابت نکرد، گفت: «من زاهدم و سی سال است تا بروزه ام و خلق دانند که چنین است.» شیخ گفت: «برو غربالی کاه بدزد تا از خود برهی!» [۱۹۷a]

۶) نقل است که شیخ را گفتند: «فلان درویش مدتهای مدید است تا در گوشه ای نشسته است و از ریاضت چون شاخی خیززان شده.» شیخ کسی را پیش او فرستاد و گفت: آن همه رنج ها در میان نواله ای پیچ و در دهان درویشی نه و فارغ شدی.» [۱۹۷a]

۷) و از او می آید که یک روز سماعی بود. هر چند قوأل جهد کرد، سماع در نگرفت. شیخ خادم را بخواند و عصا بدو داد و گفت: «این را بر مثال صورتی کُن و بیارای چنانک کسی نداند و چادری در پوش و بر گوشه بام بنه.» خادم چنان کرد. در حال نعره آن قوم بر عبوق رسید و فریاد از همه برآمد و خرجه ها در میان افتاد. چون روز به آخر رسید، شیخ گفت: «ای خادم! برو و پرده از روی کاربرگیر تا صوفیان بدانند که نعره بر کجا زده اند؟» [۱۹۷a]

۸) یک روز اصحاب از شیخ دعوتی بتکلف خواستند. شیخ فرمود تا راست کردند. چون خوان بنهادند، اصحابنا اتفاق کردند که به خان شیخ نروند، تا شیخ خود چه گوید. چون خوان نهادند و آراسته شد، شیخ کس فرستاد. اصحاب

۵۴. احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۴، ص ۲۲۵، و ترجمه احیاء، ترجمان مویذ الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جوم، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱-۵۹، ربع منجیات، ص ۲۳۳ و ۹۱۹.

۵۵. مشارق انوار القلوب، ص ۶۵.

۵۶. مثنوی، مولوی، ج ۱، ص ۲۴۶.

۵۷. مرموزات اسدی در مرموزات داودی، ص ۱۴.

۵۸. منارات السائرین و مقامات الطائرین، نجم الدین رازی (دایه)، تحقیق و تقدیم سعید عبدالفتاح، دار سعادت الصباح، ۱۹۹۳، ص ۲۲۱.

۵۹. اسفار (الحکمة المتعالیة) ملا صدرا، ج ۷، ص ۲۶۴.

- (۳) و گفت: «با زاهدان زاهد باش و با صوفیان صوفی باش و با عارفان چنانک خواهی باش» [۲۰۲a]
- (۴) و گفت: «ایشان که ایشان باشند نه خسته کفر، نه بسته ایمان باشند» [۲۰۲a]
- (۵) و گفت: «ترسان ترسان درین کار میا این کار به عیاری فرایش باید گرفت. چون خدای گفتی، هر چه بیرون است بگذار» [۲۰۲b]
- (۶) و گفت: «وقت خویش نگاه باید داشت و آنجا که بار بایی - اگر همه بر سر کوهی باشد - نگاه دار و ملازم گیر، آلوده مکن که آن چون آبگینه شامی بود که اگر اندک چیزی با او کوبد بشکند» [۲۰۲b]
- (۷) و گفت: «انگار همه عالم تو مانده ای و بس. بنگر تا چه می باید کرد؟ اگر این بدانستی معاملتی بردست گیر که در وقت نزع از دست نیاید نهاد» [۲۰۳a]
- (۸) و گفت: «هر که چنان بندارد که بی جهد رسید خطا است و هر که بجهد داند هم خطا است» [۲۰۳a]
- (۹) و گفت: «هر بی سرو پای را به حضرت ربوبیت راه ندهند، هر آینه» [۲۰۳a]
- (۱۰) و گفت: بس کسانند که تن می گدازند و نفس می پرورند [۲۰۳a]
- (۱۱) و گفت: «مثل این نفس چون مردی است که آسیا سنگی، به روی دیوار، برمی کشد. اگر طرفه العینی غایب گردد ازو، باز بر زمین افتد» [۲۰۳a]
- (۱۲) و گفت: «ایشان کار، به دل کردند و ما به دست» [۲۰۳a]
- (۱۳) و گفت: «او پاک است از هر چه بر دل مخلوق گذر کند که بر دل مخلوق نگذرد الا مخلوق» [۲۰۳a]
- (۱۴) و گفت: «اگر بنده بدانندی که او را چنین کریم خداوندی است و چنانک هست او را بشناسدی زهره ش بشدی از شادی و بنده همی خرامیدی و می لنجیدی از بزرگواری خویش» [۲۰۲a]

(۱۵) و گفت: «هیچ حجاب نبود میان خلق و حق. جلال او بر جمال او غیرت بود. هوار در میان افکند تا حجاب شد. هر کی خواهد که بکلی حجاب بر خیزد هوار از میانه بر باید داشت تا جگر خدای تعالی، در هژده هزار عالم، هیچ چیز نبیند» [۲۰۲a]

III) بوسعید در منابع قصص و تمثیلات عطار نوع دیگر حکایاتی است از زندگی بوسعید که عطار در مثنوی های خویش، یعنی در اسرارنامه و الاهی نامه و مصیبت نامه و منطق الطیر نقل کرده است و در دو کتاب «حالات و سخنان» و «اسرار التوحید» و کتاب های دیگر وجود ندارد، و استاد هلموت ریتز / Hellmut Ritter نیز در «دریای جان»^{۶۱}، نتوانسته است سندی برای آنها جستجو کند: (۱) مانند این حکایت و گفتار که عطار در اسرارنامه نقل کرده است:

سخن بشنو ز سلطان طریقت
سپه سالار دین شاه حقیقت
سلیمان سخن در منطق الطیر
که این کس بوسعید است، این بوالخیر
چنین گفت او که در هر کار و هر حال
نشان بی همی جستم بسی سال
چو دیدم آنج جستم گم شدم من
همی چون قطره در قلمز شدم من
کنون گم گشته ام در پرده راز

نیاید گم شده گم کرده را باز^{۶۲}
که ازین سخن بوسعید، درین کتاب، گرفته شده است:
«گفت: سی سال بود تا خدای رامی جستم گاه یافتمی و گاه نیافتمی اکنون چهل سال است تا بوسعید می جویم و ازو نام و نشان نمی یابم». [۱۹۸b] و مضمون آن را، در شعری که از منقولات بوسعید در همین مقاله نقل کردیم، نیز می توان دید آنجا که گفته است:

تا که می جستم ندیدم، چون بدیدم گم شدم
گم شده، گم کرده را هرگز کجا جوید نشان؟
(۲) یا این داستان "الاهی نامه":
یکی صوفی گذر می کرد ناگاه

عصارا بر سگی زد در سر راه،^{۶۳} الخ...
که ازین حکایت متن ما گرفته شده است: «گویند صوفی سگی را عصبایی سخت بزد چنانک دست سگ بشکست. سگ پیش شیخ آمد و در خاک می غلتید. شیخ صوفی را بخواند که چرا چنین کردی؟ گفت: بر راه گذر

۶۰. مقایسه شود با این سخن ابن سینا «جل جناب الحق عن أن يكون شریعة لكل واردة» الاشارات والتنبیها [در پشت جلد: التنبیها والآشارات آمده] ابن سینا، به اهتمام محمود شهابی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۵۷.
61. Das Meer Der Seele Mensch, Welt und Gott, in den Geschishten des Fariduddin Attar, E. J. Brill, Leiden, 1955.
و ترجمه فارسی آن با عنوان دریای جان، از عباس زریاب خویی و مهر آفاق بایبوردی، الهدی، تهران، ۱۳۷۷، ج ۲.
۶۲. اسرار نامه، فریدالدین عطار، به اهتمام سید صادق گوهرین، صفی علیشاه، تهران، تاریخ مقدمه ۱۳۳۸، ص ۹۳ - ۹۴.
۶۳. الاهی نامه، چاپ ریتز، ص ۵۷.

خفته بود، هر چند گفتم برنخواست. عصایی برو زدم. سگ هیچ خاموش نمی شد. بعد از آن شیخ با سگ می گوید: به جای او چه عقوبت کنم؟ سگ گفت - به زبانی که شیخ می دانست - که من جامه اهل سلامت دیدم در بر او. ازو پرهیز نکردم. گفتم مرا ازو هیچ گزندی نرسد. هیچ عقوبت بیش ازین ندانم که جامه اهل سلامت ازو برکشی تا مردمان بدانند کی او عوام است نه صوفی. شیخ [سخن] سگ باز گفت. صوفی باستغفار باز ایستاد. و همه را وقت خوش شد. [۱۹۵a]

(۳) یا این حکایت که در الاهی نامه، چاپ استاد ریتز نیامده است ولی در بسیاری از نسخه های قدیم هست و در اصالت آن جای تردید نیست و آقای فؤاد روحانی آن را در چاپی که از الاهی نامه کرده اند، آورده اند، «الاهی نامه»:

شبی بوسهل صعلوکی سحرگاه
چنان در خواب می دیدی که ناگاه
در آمد بوسعید مهنه از دور
فرو می ریختی از روی او نور
ازو پرسید که «ای شیخ هنرجوی!

خدا با تو چه کرد آنجا؟ خیرگوی
که می سوزم من از بیم عقابش»
چنین از بوسعید آمد جوابش
که «با حق کار آسان تر از آن است
که خلق بی سروین را گمان است»^{۶۴}

که ازین حکایت متن ما گرفته شده است: «و بوسهل صعلوکی گفت شیخ را به خواب دیدم. گفتم: خدای با تو چه کرد؟ گفت: کار، پاره ای آسان تر از آن است که گمان خلق است». [۲۰۵b]

(۴) و این حکایت «مصیبت نامه»:

بوسعید مهنه قبضی داشت سخت
خدای را گفت «رو ای نیک بخت
سخت بی خویشم دمی با خویشم آر
هر که را بینی بیرون شو پیشم آر
تا سخن گوید، ز هر جایی، مرا
راه بگشاید مگر جایی مرا
رفت خادم، دید گبری، خواندش
پیش شیخ آوردش و بنشانندش
شیخ گفتش حال خویشم بازگوی
نقد وقت خویش، پیشم بازگوی»

گیر گفتش «ای امام هر یکی
در وجود آمد مرا، دی، کودکی
کردمش من نام جاویدان زیاد
دوش مرد و شیخ جاویدان زیاد»^{۶۵}

که ازین حکایت متن مقامات گرفته شده است: «و ایک روز قبضی داشت پس مریدی را گفت: بیرون شو و هر که را بینی بیار.» مرید بیرون شد. گبری را دید. او را بر شیخ آورد. گفت: سخنی بگوی. گفت: چه دانم؟ گفت: آخر [بگوی] گفت: سحرگاه مرا پسری آمد، جاوید زاد نام کردم. این ساعت بمرد. دفنش کردم و از سر گورش می آیم. شیخ که این بشنید عظیم خوش گشت و آن قبض ازو برخاست. [۱۹۵ a]

(۵) یا این حکایت منطق الطیر^{۶۶}، که عیناً در مصیبت نامه^{۶۷} نیز آمده است. در تصحیحی که از آثار عطار کرده ام و در دست انتشار است، درباره جایگاه این حکایت بحث کرده ام در اغلب نسخه های قدیمی هر دو منظومه، این حکایت وجود دارد و احتمال آن هست که عطار خود این حکایت را وارد هر دو منظومه کرده باشد:

بوسعید مهنه با مردان راه
بود روزی در میان خانقاه
مستی آمد اشک ریزان بی قرار
تا در آن خانقاه، آشفته وار
برده از ناسازگاری باز کرد
گریه و بد مستی آغاز کرد
شیخ کو را دید آمد در برش
ایستاد از روی شفقت بر سرش
گفت: هان ای مست اینجا کم ستیز
از چه می گری، به من ده دست و خیز!

مست، گفت: ای، حق تعالی یار تو
نیست شیخا! دستگیری کار تو
تو سر خود گیر و رفتی مردوار
سر فرو رفته، مرا، با او گذار.
شیخ در خاک او افتاد از درد او
سرخ گشت از اشک روی زرد او
که ازین حکایت متن ما گرفته شده است: «و ازو می آید که روزی [مستی] را دید افتاده. گفت: دست به من ده! [مست]

۶۴. همان کتاب، چاپ فؤاد روحانی، ص ۲۹۷.

۶۵. مصیبت نامه، فریدالدین عطار، به اهتمام نورانی وصال، زوکر، تهران، ص ۱۶۸.

۶۶. منطق الطیر، چاپ گوهرین، ص ۲۵۷.

۶۷. مصیبت نامه، همان کتاب، ص ۳۷۷.



گفت: برو شیخا که دستگیری کار تو نیست! شیخ را وقت خوش شد.» [195a]

۶) یا این حکایت، در «مصیبت نامه» ظالمان کردند مردی را اسیر

ربختند آبی برو چون زمهریر می زدنش چوب واومی گفت زار:

«دست من گیر ای خدای کامگار» شیخ مهنه می گذشت آن جایگاه

خادمی گفتش که «ای سلطان راه گر ازیشان شفاعت می کنی

همچنان دانم که طاعت می کنی» «این شفاعت» گفت «چون آرام به جای

کاین زمان یاد آمد او را از خدای هر که را این لحظه آید یاد ازو

دل دریده، سر بریده باد ازو بساد آن بهتر که آرام آورد

مار را چون مور در دام آورد»^۸ ازین حکایت متن ما گرفته شده است: نقل است که یک

روزی می گذشت ظالمان یکی را در آب سرد نشانده بودند به چوبش همی زدند و او می گفت: «ایا رب!» «شیخ برفت تا

شفاعت کند، باز گشت، گفتند: خواجه! سبب چه بود. گفت: گفتند: شفاعت مکن کی او در همه عمر، امروز، ما را

یاد می کند و آن نیز به زخم چوب، بگذار تا می زند؛ چه، کسی را که در سختی از خدای یاد آید و در راحت خدای را

فراموش کند سزای او این بود.» [196b]

IV) ترجمه عربی "تذکرة الاولیاء" و "مقامات بوسعید"

این تحریر از مقامات بوسعید که تاکنون هیچ کس از آن اطلاع نداشته است فقط در پایان یکی از نسخه های تذکرة الاولیاء عطار

دیده شده است. بر اهل فضل پوشیده نیست که در طبقه بندی کلی نسخه های تذکرة الاولیاء، دو نوع نسخه وجود دارد:

۱) آنها که با حسین منصور حلاج تمام می شود.

۲) آنها که پس از ذکر حلاج، بیش و کم جمعی دیگر از مشایخ را به دنبال دارد.

گروه دوم، در مجموع در اقلیت اند و بنده که حدود هفده نسخه قدیمی از قرن هفتم تا نهم برای تصحیح تذکرة

در اختیار دارم تاکنون به چهار و به اعتباری پنج نسخه برخورده ام که دارای این بخش دوم است.

این گروه دوم، به لحاظ نوع اشخاصی که به زندگی و اقوال ایشان پرداخته شده است یکسان نیستند و در

اشخاصی هم که مشترک اند، ضبط این زندگینامه ها، به لحاظ اجمال و تفصیل و نوع عبارات و جمله بندی و

فعل ها، دارای تفاوت های بسیار شگفت آور است و چنان می نماید که درین بخش دوم هر کاتبی به میل خود این

زندگینامه ها را تنظیم کرده است و به گونه زبانی خودش و نیز به سلیقه شخصی خود آنها را پرداخته است.

کسی که این نسخه از تذکرة الاولیاء را «فراهم آورده» است بی گمان نسخه اصلی مقامات ابوسعید ابو الخیر را در

اختیار داشته و به آن زندگینامه موجود در دیگر نسخه های تذکرة اکتفا نکرده و خود به تحریر و تلخیص این فصل

پرداخته و در عمل روایتی اگر چند خلاصه شده از مقامات اصلی بوسعید را برای آیندگان محفوظ نگه داشته است.

از مقایسه روایت زندگی بوسعید، در این نسخه، با دیگر نسخه های تذکرة، که واجد زندگینامه بوسعیدند، آشکارا

می شود که به لحاظ حجم سه تا چهار برابر روایت های دیگر است و به لحاظ تنوع مطالب و حکایات ها و شعرها

و اقوال بوسعید به کمال نسبی نزدیک است.

از سعادت های این مقامات بوسعید، یکی هم این است که تنها نسخه ترجمه عربی تذکرة الاولیاء ظاهراً

از روی همین نسخه فراهم آمده است. و جز بخش شعرها که در ترجمه عربی غالباً حذف شده است بقیه حکایات و اقوال بوسعید در آن ترجمه نیز حفظ شده

است و به احتمال قوی می توان گفت که مترجم عربی تذکرة الاولیاء یا همین نسخه را در اختیار داشته است یا

یکی از نسخه هایی را که به لحاظ مادر نسخه، با نسخه مورد بحث ما اشتراک داشته است.

در تصحیح انتقادی متن مقامات بوسعید که به هر حال تقریباً منحصر به فرد است بنده ازین ترجمه عربی بیشترین

بهره را برده ام زیرا در بخش هایی می توان از حالات و سخنان و اسرار الثو حید بهره گرفت ولی در مورد حکایات و اقوالی

که فقط درین «مقامات» آمده است تنها ترجمه عربی تذکرة الاولیاء است که کارساز است. درینا که شعرها را

غالباً حذف کرده است.

امتیاز دیگری که ترجمه عربی تذکرة الاولیاء در تصحیح مقامات بوسعید دارد، این است که مترجم عربی

پس از نقل بسیاری از حکایات و اقوال، تفسیری از خود

روایتی در ۷۷۵ هـ. و به روایتی در ۷۴۸ هـ. در گذشته است، استدلال می‌کند که روزگار ترجمه باید بعد از این سالها بوده باشد و استدلالی است درست.

زمان کتابت نسخه نیز حدود یک قرن بعد از این تاریخ است، یعنی ۸۶۹ هـ. در سطرهای پایانی نسخه می‌خوانیم: «تم الكتاب بعون الله تعالى و حسن توفيقه على يد العبد الفقير الى الله الغنى الجليل محمود بن مرحوم الشيخ اسماعيل بن مرحوم الشيخ ابراهيم - رحمهم الله رحمة واسعة - في شهر ذي الحجة الحرام من شهر سنة تسع وستين وثمانماية». در دنباله این عبارت می‌خوانیم: «و المرجو من ... اذا قرأوا هذا الكتاب من كرمهم ان يذكروا الداعي الكاتب واجداده و آباءه من الدعاء و ائى اليوم ادعوكم و شيخى»^{۶۹}

لمن بالخير يوماً قد دعانى»

و در زیر «شیخی» با خط اصلی و کمی درشت تر نوشته است: «شیخ ابوسعید ابوالخیر». آیا منظور کاتب این بوده است که نسبت معنوی خود را به ابوسعید ابوالخیر نشان دهد؟ هم عبارت مشور و هم بیت شعر خلل نحوی دارد و نشان می‌دهد که کاتب، احتمالاً، عرب زبان نیست. از جمله مطالبی که در صفحه پایانی این نسخه دیده می‌شود امضای طغرا گونه بهاء‌الدین محمد العاملی است که به صورت «بیع/سعی بهاء‌الدین محمد العاملی» خوانده می‌شود و به احتمال، منظور همان شیخ بهایی معروف است؛ اگر چه ظاهراً نوع خط با خط دست شیخ - که در جاهای دیگر دیده شده است - تطبیق نمی‌کند، مگر اینکه دیگری، از طرف او و برای کتابخانه او، چنین طغرا گونه‌ای را نوشته باشد.

افزوده که در مواردی رفع ابهام می‌کند و بسیاری از افتادگی‌ها و نقص‌ها را از روی همین تفسیرهای «قال، أقول» می‌توان تصحیح انتقادی کرد.

مشخصات نسخه اساس

تذکره الاولیاء مورخ «یوم الحادی خامس ربیع الاخر سنة ست عشر و سبعمائیه، حرره محمود بن حسین بن محمد یعرف ب «عمو» عن قرية افجان كرون» نسخه خطی کتابخانه ایاصوفیا، به شماره ۳۱۳۶، مشتمل بر ۲۳۲ ورق، هر ورق مشتمل بر ۲۴ سطر. کاتب ایرانی است و اهل ناحیه کرون اصفهان و قریه افجان که به همین نام هنوز باقی است.

مشخصات ترجمه عربی

تا آنجا که جستجو کردم نسخه دیگری ازین ترجمه عربی نیافتم. چنین می‌نماید که منحصر بفرد است. اصل این نسخه جزء کتب اهدایی شادروان سید محمد مشکوة به دانشگاه تهران است و اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۳۷ خطی نگه‌داری می‌شود. یادداشتی به تاریخ ۲ دیماه ۱۳۲۲ به قلم علامه محمد قزوینی در صفحه آغازین این نسخه دیده می‌شود که قزوینی کوشیده است عصر ترجمه را شناسایی کند. بنا بر نظر دقیق او، این کتاب باید بعد از تاریخ ۷۷۵ هـ. و یا ۷۴۸ هـ. فراهم شده باشد زیرا در همان ورق اول، سطر پنجم، مترجم از «الامام العلامة ابو حفص سراج المله و الدین عمر بن علی بن عمر القزوينی الواسطی منشاء البغدادی داراً» یاد می‌کند. مرحوم قزوینی از جستجو در احوال این شخص، که به

۶۹. نقطه ندارد و بعد از «و ائى اليوم ادعو» روشن نیست.

من ذل اهل البیت وما ارضفنا معهم ذواتی تمت ورجوت بما قلت نعم او فعلت نعم
 من اشیء نعم اسمی ای سهل التوسل وهو احد الامور التي فعلها الله فعنه به انما قال سهل بن ابي حمزة
 ای سعید رحمه الله في المنطق وقلت وقلت سوکة قالک زالا من اسهل مما ظننا وراه منظر
 في تمام جلدة من وقاته فقال له الله انتم تاملون خبر الفخر ولا تعلمون ما على له من
 اسهل اسفنه الکرم على ثوبها الحکیم التور بر الحکیم من الرجیم المکمل العباد في والسلمان انما في
 ان ذلها العفة والقدرة والكبرياء وایسر ودر الحلق والامر والغیب البراهة والمکمل والمکمل من لیس فی
 سل روح الله الی سعید وعلی ارواح سبع الالهة والصالحین والشهداء والصدیقین شایب السیف
 علی واحسانه وسماز رحمته ورضوانه وبرزقنا برکتی شفقتی من محبتی وبنده من معرفتی ویزدنا
 فیکم بقدر علیم جلدة في طاعتی وذلقة امانت هدی الی وجهی الکرم بعد لیس نقلنا من ذل المحبتی الی
 عز الطاعة وحبیبنا من مشابعتی الهوی ومواقفتی الشکر والشکران وحسنه وحمده او یومئذ
 والحمد لله وحده وانه فی امه علی رزقنا حمد والحمد لله وحده وحسنه وحمده او یومئذ
 الی انما غنی الخلیل محمد بن حرم الله الی سعید بن ابي حمزة وایسره رحمتی وایسره
 فی شهرة الی المحمدي من شهرة من ذلک وایسره وایسره وایسره وایسره وایسره وایسره
 لیس یاکرو انهم الی انما وایسره وایسره وایسره وایسره وایسره وایسره وایسره وایسره

کما انما اذا انواره علیک
 عمل تلك النکوة ما قد
 صدق وان لا تعصی الله فیها

کرمه

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب



صفحة پایانی ترجمه عربی « تذکرة الاولیاء » کتابت به سال ۸۶۹ هـ . (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مجموعه اعدایی شادروان سید محمد مشکوة شماره ۳۳۷)